

سخن سردبیر

از مرگ اندیشی خدا باورانه آرامش بخش تا مرگ نااندیشی خدا ناباورانه هراس انگیز - بخش سوم

من از همه پژوهشگران و دانشمندان و همکاران دین نابورم خواهش می‌کنم منو ببخشید که همچنان به خدا گرفته تا کتاب‌های آسمانی اعتقاد دارم و حتی بین پیشرفت‌های جدید علمی با پیش‌بینی‌های کتاب آسمانی (آسمان در این ترکیب به معنی تحت‌اللفظی به کار نرفته است؛ که به معنای کتابی که توسط بشر نوشته نشده است) ارتباط می‌بینم. نمی‌توانم باور کنم محمد فردی بوده است با این همه هوش و ذکاوت در دوره جاهلیت که حتی سواد خواندن و نوشتن هم نداشته و چنین کتاب گسترده‌ای به نام قرآن نوشته است. سخت و دشوار است که محمد را آن قدر فردی نابغه، دانشمند، فیزیک‌دان، شیمی‌دان و همه چیزدان گرفته تا شمشیرزن و سیاست‌مدار و اقتصاددان قبول کنیم و بعد فردی باشد حتی بدون سواد خواندن و نوشتن. عجیب نیست؟! بعد چنین فردی بی‌سواد سرنوشت بشر را در دو سطح اونتوژنی و فیلوژنی گرفته تا سرنوشت جهان را در سطوح مختلف در کتابی با اهداف شخصی منفعت‌گرایی و چه می‌دویم رسیدن به شهرت و محبوبیت و ثروت و ... نوشته باشد. از سویی زندگی این فرد گرفته تا پیامبران پیشین او آن چنان در ثروت و ناز و نعمتی هم نبوده است که بخواهیم این گونه تعبیر کنیم که برای رسیدن به منافع دنیوی و ثروت و زندگی و رفاه و ... از خدا و دین سوءاستفاده می‌کردند. حتی اگر فرض بر این قرار دهیم که فردی با چنین اهداف پلیدی ادعای پیامبری می‌کرده است بعد از آن همه رنج و مشقت و جنگ و شکنجه بالاخره نباید کوتاه می‌آمد؟ مثلاً چه دلیلی وجود داشت که عیسی آن همه شکنجه شود و رنج و درد و مشقت را تا مرگ تحمل کند فقط به خاطر اینکه ثروت و شهرت به دست آورد؟

نکته‌ای یادم اومد. یکی از دوستان دین نابور بارها به من گفته‌اند کاش در زمان محمد دستگاه ام‌ارای بود و به راحتی بهت ثابت می‌کردم که چگونه پیامبر فرد متوهمی بود و بر اساس ملاک‌های دی‌اس‌ام اسکیزوفرن بود. من فکر می‌کنم اگر واقعاً اسکیزوفرن‌ها بتواند چنین کتابی بنویسند، چنین تحول تاریخی ایجاد کنند، چنین تمدنی هزاران ساله‌ای ایجاد کنند، و ... فکر کنم بهتر است بی‌خیال درمان این افراد بشویم. چطور فردی اسکیزوفرن این همه نقشه‌ها و تاکتیک‌های حکومت‌داری و جنگاوری می‌تواند انجام دهد؟ باور کنید قضاوت کردن به همین راحتی‌ها نیست. یعنی واقعاً این همه دانشمندان و نابغان و تیزهوشان از زمان پیامبران تا به امروز این پرسش‌های من و شما به ذهنشان نرسیده و همین‌طور احمقانه و به صورت موروثی بر اساس توهمات یک فرد اسکیزوفرن، دین اسلام باور شده بودند؟ از سویی حتی فرض کنیم فقط ده درصد پیش‌بینی‌های کتاب‌های آسمانی مثلاً قرآن درست باشد و با نظریه‌های علمی همسویی نسبی هم داشته باشد (مانند شعار عدالت، برابری و صداقت تا گرفته تا فروپاشی ستارگان و ...)، باز هم نمی‌توان به حساب توهم‌زدگی و هذیان‌گویی یک فرد عامی بی‌سواد در غاری نسبت داد. اگر واقعاً به این راحتی بود این همه دانشمندان قبل از ما تا به امروز واقعاً متوجه نمی‌شدند که مثلاً از عیسی گرفته تا محمد افراد توهم‌زده‌ای بودند که اصلاً نباید موضوع بحث قرار گیرند؟

این دوست و همکار گرامی همچنان متهم می‌کنند که با باور به خدا و دین برای خودم حاشیه امنی ایجاد کردم که امنیت روانی، اجتماعی، و فکری و ... داشته باشم. مشکل این است هیچ کدام از این‌ها را ندارم و اگر چنین حاشیه امنی داشتم که شبانه‌روز به فکر مطالعه و پژوهش و بررسی بیشتر نبودم و مدام فرضیه‌های مختلف را در بوته آزمایش قرار نمی‌دادم تا دچار عدم تعادل شوم و ... بعید می‌دونم این همه شب‌زنده‌داری‌ها و مطالعات، حاکی از داشتن حاشیه امن اعتقادی باشد. اتفاقاً حاشیه امن را دین‌باوران و کاسبان و دکان‌دارانی داشتند و دارند که گالیه گرفته تا اسپینوزا و امثال آنها را به جرم مخالفت با نظرات‌شان و با ترس از دست رفتن مقام و منصب و دکانشان زنده‌زنده آتش زده‌اند، سوزاندند، و می‌سوزانند؛ حاشیه امن را آنها می‌داشتند و دارند که با دین‌باوری خود دنیای خود را آباد کرده و می‌کنند و ...؛ حاشیه امن را دین‌داران متعصب بی‌فکری دارند که به صورت موروثی باورهای را از اجداد خود به ارث برده و دور خود پيله‌ای بافتند که حاضر نیستند هیچ گونه ریسکی را بپذیرند و سوزنی در پيله خود ایجاد کنند و دنیای دیگران را ببینند و از دریچه نگاه دیگران به یک موضوع بنگرند.



چقدر خوب شد که بحثمان اتفاقی به موضوع نگرستن از دریچه نگاه دیگران رسیده است (نظریه ذهن). دقیق به این سناریو گوش بدین یعنی دقیق بخونید:

فرض کنید من خودم را مدتی طولانی با تغییر چهره از همه کس و از همه جا مخفی نگه دارم. اصلاً هویتی جدید با جراحی پلاستیک با شخصیت و مدرک تحصیلی و شغل جدید درست کنم. تمام دنیا بسیج شوند و مدت‌های طولانی به دنبال پیدا کردن من باشند و در نهایت اعلام کنند که من در یک حادثه‌ای مفقودالثر شده یا از بین رفته است. تمامی شواهد را هم با تمامی فناوری‌های روز دنیا نیز بررسی کنند و دقیقاً به همین نتیجه برسند. از دریچه نگاه همه دنیا من نیستم یا مرده‌ام و یا مفقود شده‌ام و اصلاً توسط یک جانور وحشی خورده شدم. چون تمام شواهد علمی حاکی از این دیدگاه است و منطقی است که حقیقت ماجرا نیز همین طور تصور شود.

اما من حال این سناریو را از دریچه نگاه من بنگیرید. من که خودم می‌دونم تغییر چهره داده‌ام، جراحی صورت گرفته تا اثر انگشت انجام داده‌ام و با تمامی مدارک جعلی هرگز مفقود نشده‌ام، هرگز نمرده‌ام و به‌خوبی دارم زندگی می‌کنم. در نتیجه من نیز حق دارم که به خودم حق بدهم که حق با من است. ولی از سویی می‌توانم به دنیای علم هم حق بدهم که فکر کنند من مفقود شده‌ام و یا هرگز دیگر وجود ندارم. نتیجه اینکه اگر من این ماجرا را از دریچه نگاه دیگران یعنی دنیای علم نگاه کنم حق با آنها است که مرا زنده نپندارند، این در حالی است که واقعاً می‌دانم از سویی حق با من است. بنابراین در قطعی‌ترین شرایط که یقین دارید حق با شما است می‌بینید اگر از دریچه نگران دیگران به یک موضوع نگاه کنید متوجه می‌شوید در عین حال که حق با شما است دیگران نیز بر حق هستند. مشکل اصلی که گفتگوی بین دین‌باوران و خدا باوران و دین‌ناباواران و خدا باواران ا در دنیای کنونی ناممکن ساخته است دقیقاً نادیده گرفتن به همین تئوری ذهن است. یعنی همه با نگاه خود میان‌بینانه بر این عقیده هستند که این هست و غیر از این نیست و تمام تلاش خودشان را انجام می‌دهند به هر قیمتی که شده ثابت کنند آنها بر حق تکیه زدند. این همه توضیح دادم تا بگویم که هم علم می‌تواند شما را به خدا برساند، هم دین می‌تواند، و هم فلسفه (توجه داشته باشید فلسفه علم نیست ولی به نظرم مادر علوم است؛ چقدر زیبا است مادر بچه‌هایی باشید که خودتان از جنس آنها نباشید - این مادر در مقابل پدر به کار برده نشده است).

و این سخن ادامه دارد؛ پایان بخش سوم

عباسعلی حسین خانزاده

سر دبیر نشریه علمی پژوهشی سلامت روان کودک

